

بررسی جبران خسارت‌های عاطفی وارد شده به شخص در نتیجه ایراد آسیب فیزیکی به نزدیکان با نگاهی به رویه قضایی دادگستری اتحادیه اروپا

بابک پیمان^۱، مهدی زارع^۲، بابک خسروی نیا^۳

چکیده

زمینه و هدف: در گذشته نه‌چندان دور این اعتقاد وجود داشت که نظام حقوقی برخلاف خسارت‌های فیزیکی، قادر به اندازه‌گیری رنج روحی یا اضطراب درونی نیست و بنابراین، این قبیل خسارات قابل جبران نمی‌باشند. دادگاه‌ها در مورد پرونده‌هایی که منجر به آسیب‌های عاطفی بدون ایجاد صدمات فیزیکی گردیده بودند؛ تمایلی به صدور حکم جبران خسارت نداشتند. در دوران معاصر چنین باوری تغییر اساسی کرده و آسیب‌های روانی نیز همانند آسیب‌های فیزیکی واقعی هستند و می‌توانند ناشی از اعمال فیزیکی باشند. البته این بدان معنا نیست که حقوق هرگونه خسارت معنوی را پذیرفته و حکم به جبران آن می‌دهد. **روش:** پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

یافته‌ها و نتایج: یکی از موارد قابل تأمل زمانی است که شخص دچار آسیب‌های روانی گردیده، ولی این آسیب ناشی از صدمات فیزیکی وارد شده به وی نمی‌باشد؛ بلکه در نتیجه دیدن یا شنیدن خبر جراحات وارد به شخص دیگری دچار آسیب روانی می‌گردد. با توجه به مطالبی که در این مقاله مطرح گردید، نتیجه گرفته می‌شود که در حقیقت شخصی که به دلیل از دست دادن عزیزش دچار واکنش‌های غم‌انگیز نابهنجار می‌گردد، مستحق جبران خسارت از جانب خواننده‌ای است که بی‌احتیاطی او علت مستقیم بروز چنین عوارضی بوده است.

کلیدواژه‌ها: خسارت معنوی، آسیب‌های روانی، جبران خسارت، آسیب وارده به شخص ثالث.

* استناددهی (APA): پیمان، بابک؛ زارع، مهدی، خسروی‌نیا، بابک. (۱۴۰۰). بررسی جبران خسارت‌های عاطفی وارد شده به شخص در نتیجه ایراد آسیب فیزیکی به نزدیکان با نگاهی به رویه قضایی دادگستری اتحادیه اروپا. *تحقیقات حقوقی بین‌المللی*، ۱۴(۵۳)، ۲۶۵-۲۸۱.

http://alr.iauctb.ac.ir/article_689484.html

۱. دانشجوی دکتری تخصصی حقوق خصوصی، گروه حقوق، واحد لارستان، دانشگاه آزاد اسلامی، لارستان، ایران.

رایانامه: babakpeyman1356@gmail.com

۲. استادیار گروه حقوق، واحد لارستان، دانشگاه آزاد اسلامی، لارستان، ایران (نویسنده مسئول).

رایانامه: meza13561356@gmail.com

۳. استادیار گروه حقوق، واحد لارستان، دانشگاه آزاد اسلامی، لارستان، ایران.

رایانامه: b_khosrave@yahoo.com



مقدمه

«حقوق نمی‌تواند رنج روحی یا اضطراب را اندازه‌گیری نماید و بنابراین این قبیل خسارات قابل جبران نمی‌باشد»، این عبارت ۱۵۰ سال پیش به‌وسیله لرد ونزلیدیل اظهار گردیده و مطمئناً متناسب با زمان خودش بوده است. در آن زمان علم پزشکی به‌ویژه شاخه مربوط به احساسات و عواطف در دوران اولیه تکامل خود بوده است. دادگاه‌ها در مورد پرونده‌هایی که منجر به آسیب‌های عاطفی بدون ایجاد صدمات فیزیکی گردیده بودند؛ به‌شدت تردید داشتند و در آن زمان این اطمینان وجود نداشت که علم روان‌شناسی می‌تواند رابطه بین ایجاد آسیب‌های عاطفی و علل فیزیکی منجر به آنها را اثبات نماید (هریس^۱ و همکاران، ۲۰۱۵: ۱۲).

در حقیقت دادگاه‌ها به هیچ‌وجه تمایل نداشتند که در چنین مواردی وجود خسارت را احراز نمایند؛ چراکه در آن دوران هیچ پذیرش جهانی در خصوص این واقعیت که مسائل روانی و عاطفی ناشی از حوادث مشخص باشد، وجود نداشت و عموماً باور نداشتند که چنین بیماری‌هایی قابل درمان باشد. برای مدت‌ها اکثر مردم اعتقاد داشتند که جنون و دیگر بیماری‌های روانی در نتیجه گناهان شخص ایجاد می‌گردد (مارگریان^۲، ۲۰۱۲: ۲۷).

در دوران معاصر چنین باوری تغییر اساسی کرده و مطالعات روان‌شناسی بخش جدایی‌ناپذیری از علم پزشکی گردیده است. متناسب با این تغییر حقوق نیز به‌مرور این واقعیت را پذیرفته که آسیب‌های روانی نیز همانند آسیب‌های فیزیکی واقعی هستند و می‌توانند ناشی از اعمال فیزیکی باشند. البته این بدان معنا نیست که حقوق هرگونه خسارت معنوی را پذیرفته و حکم به جبران آن می‌دهد. این مقاله به دنبال بررسی مواردی است که در آنها در بسیاری از موارد دادگاه‌ها حتی در مواردی که روان‌پزشکان وقوع زنجیره مستقیمی از علت‌های ناشی از بی‌احتیاطی خواننده نسبت به ورود آسیب به خواهان را ثابت نموده‌اند، حکم به جبران خسارت عاطفی^۳ نمی‌دهند.

اصطلاح خسارت غیرمادی و خسارت معنوی تا اواسط قرن ۱۹ در رویه قضایی و ادبیات حقوقی نمود چندانی نداشت. علاوه بر این ریشه و معنای دقیق این اصطلاحات عمدتاً دچار ابهام هستند؛ اما با تکامل روزافزون مفهوم مسئولیت مدنی این اصل پذیرفته شد که هدف از مسئولیت مدنی این است که حتی الامکان، معادل ضرر به دست بیاید و به این صورت جبران شود و با اینکه جبران ضرر معنوی منحصر به پرداخت پول نیست؛ اما در جبران مالی خسارت معنوی با اینکه ضرر از بین نمی‌رود؛ اما تسکینی برای زیان‌دیده است. تقویت چنین دیدگاه‌های باعث شده خسارت معنوی در نظام حقوقی بسیاری از کشورها پذیرفته شود (اژدری، الماسی و پورعرفان، ۱۳۹۸: ۱).

1. Harris
2. Margarvan
3 Emotional damages

خسارات معنوی نظیر رنج و اندوه ناشی از آسیب فیزیکی، ضربه به شهرت و حیثیت، مرگ یکی از نزدیکان و موارد مشابه می‌باشد (سیورت^۱ و کیپرسلویس^۲، ۲۰۰۹: ۲۱۵). در واقع ضرر معنوی عبارت است از صدمات روحی، کسر حیثیت و اعتبار شخصی که در اثر عمل بدون مجوز قانونی دیگری ایجاد شده است (سرخوش و پژم، ۱۳۹۶: ۱۷۷).

خسارت معنوی^۳ امروزه به صورت گسترده در بسیاری از نظام‌های حقوقی نوشته^۴ همانند ایتالیا، اسپانیا و بلژیک مورد استفاده قرار می‌گیرد در حالی که در نظام حقوقی آلمان اصطلاح خسارت غیرمادی^۵ بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر این اصطلاحات بسیار دیگری نظیر خسارت اقتصادی- غیراقتصادی، خسارت مالی- غیرمالی، خسارت مادی- غیرمادی نیز در ادبیات حقوقی مورد استفاده قرار می‌گیرند (پالمر^۶، ۲۰۱۵: ۸۴).

یکی از موارد قابل تأمل در این زمینه موردی است که شخص دچار آسیب‌های روانی گردیده ولی این آسیب ناشی از صدمات فیزیکی وارد شده به وی نمی‌باشد؛ بلکه در نتیجه دیدن یا شنیدن خبر جراحات وارد به شخص دیگری دچار آسیب روانی می‌گردد. مثال کلاسیک آن زمانی است که یک مادر شاهد به زیر گرفته شدن فرزندش توسط یک راننده بی‌احتیاط می‌باشد. چنین مادری احتمالاً دچار آسیب روانی گردیده و قادر نخواهد بود همانند گذشته زندگی نرمال خود را ادامه دهد و احتمالاً نیاز به مراقبت‌های پزشکی خواهد داشت. آیا چنین مادری می‌تواند به دلیل ورود چنین آسیب‌های روانی اقامه دعوا نموده و مطالبه خسارت نماید؟

بخش اول این مقاله به بررسی مبانی حقوقی اکراه دادگاه‌ها در صدور حکم جبران خسارت عاطفی در چنین مواردی می‌پردازد. در ادامه مشاهده خواهیم نمود که علی‌رغم پیشرفت‌های چشم‌گیر در دانش پزشکی و همچنین درک عمومی از عدالت، اکثر دادگاه‌ها در چنین مواردی دچار نوعی تصمیم‌گیری غیرعقلانی مبتنی بر رویه‌های سابق قضایی^۷ می‌گردند. دومین بخش مقاله جنبه‌های پزشکی موضوع را مورد بررسی قرار داده و به‌طور خلاصه برخی از مشکلات موجود در این خصوص را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. هدف اصلی این است که توضیح دهیم؛ اقوام نزدیک قربانی هنگام دیدن یا شنیدن خبر مرگ یا آسیب‌های قربانی چه نوع واکنشی باید نشان دهند و رویه قضایی در این مورد چه دیدگاهی دارند.

1. Siewert.

2. Kkippersluis

3 Moral damage

4 French-influenced system

5 Non-pecuniary loss

6. Palmer

7 Stare decisis

۱. نظریه‌های جبران خسارت

حق بر جبران خسارت یکی از اصول کلی حقوقی به شمار می‌رود (فضائلی، ۱۳۹۷: ۴۰۴)؛ این اصل بدین معناست که هر کس ضرری به دیگری وارد نماید باید آن ضرر را جبران نماید. انسان‌ها از حیث خصوصیات رفتاری، شخصیتی، احساسات، شأن و منزلت اجتماعی و ... با یکدیگر متفاوت می‌باشند. از این‌رو، نباید انتظار داشت که در مقام جبران خسارت از خسارات معنوی و روحی و روانی - عاطفی وارد بر این دسته از شهروندان، رویه قضایی خاصی در دادگاه‌ها و نهادهای مرتبط با امر جبران خسارت از این دسته از افراد، جاری و ساری باشد. رویه قضایی یکسان و ثابت و تعیین معیار دقیق ارزشیابی خسارات، فقط در ارتباط با «خسارات مادی» امکان‌پذیر است. تا جایی که ما در مقام جبران خسارت از خسارات معنوی و روحی و روانی - عاطفی وارد بر افراد با توجه به ماهیت متفاوت این نوع خسارات اصولاً بایستی از رعایت اصلی به نام اصل «فردی‌سازی جبران خسارت» سخن به میان آوریم (شاملو و مرادی، ۱۳۹۳: ۲۱۳). در واقع، سیاست جنایی مطلوب در ارتباط با امر خسارت‌زدایی از قربانیان اشتباهات قضایی، باید در کنار پذیرش اصل «لزوم جبران کلیه خسارات وارده بر محکومان بی‌گناه»، متمایل به رعایت اصلی دیگر تحت عنوان «اصل فردی ساختن جبران خسارت» خصوصاً در قلمرو خسارات معنوی و روحی و روانی - عاطفی وارد بر این دسته از شهروندان قانون‌مدار باشد تا بتواند به نحو احسن، عدالت و عدالت‌گستری قوه قضائیه را بر همگان نمایان سازد (قربان‌زاده، رهامی و گلپایگانی، ۱۳۹۹: ۲۸۴).

پنجاه سال پیش پروفیسور ماگرودر^۱ اظهار نمود که حقوق مربوط به شوک‌های عصبی در نیمه‌راه توسعه خود می‌باشد. وی اشاره نمود که اگرچه در دوران ابتدایی این شاخه، حقوق، خسارت‌های ناشی از اضطراب روانی^۲ را به کلی انکار می‌نمود؛ ولی در ابتدای قرن ۲۰ دادگاه‌ها به تدریج خسارت‌های غیرمادی ناشی از رفتارهای عامدانه دیگران را مورد شناسایی قرار دادند. ماگرودر احساس نمود این علامتی است که نشان می‌دهد حقوق در این زمینه تغییر نموده و این اولین گام در شناسایی خسارت‌های معنوی بوده است (ماگرودر، ۱۹۳۶: ۱۰۳۶-۱۰۳۵).

فرضیه زیر به ما کمک می‌نماید که بر روی مسأله تمرکز نماییم. تصور کنید سه پسر بچه الف، ب و ج تصمیم می‌گیرند که برای بازی بیرون بروند. مادران الف و ب نیز به همراه آنها بیرون می‌روند، ولی مادر ج در خانه می‌ماند. زمانی که به زمین بازی می‌رسند، بچه‌ها می‌خواهند تاب‌بازی کنند و به همراه مادر الف به سمت محوطه تاب‌بازی می‌روند. مادر ب در همان اطراف تعدادی گل زیبا می‌بیند و می‌رود تا برای میز شام گل بچیند. شخصی که در جاده کناری رانندگی می‌کند کنترل ماشینش را از دست می‌دهد. ماشین از پیاده‌رو عبور می‌کند و مستقیماً به بچه‌ها

1. Maeruder
2 Mental anguish

برخورد می‌نماید و هر سه آن‌ها را می‌کشد. ماشین به مادر الف که مواظب بچه‌ها بوده برخورد نمی‌کند و هیچ‌گونه آسیب فیزیکی به وی وارد نمی‌شود. مادر ب نیز از جایی که مشغول چیدن گل بود، تمام ماجرای تصادف را مشاهده می‌نماید. مادر ج نیز که در خانه است در اولین فرصت از مرگ فرزندش آگاهی پیدا می‌کند؛ در نتیجه این تراژدی هر سه مادر دچار آسیب‌های عاطفی شدید می‌گردند.

آیا راننده بی‌احتیاط به خاطر آسیب‌های عاطفی وارد شده به این سه زن از منظر حقوقی مسئولیت دارد؟ به نظر می‌رسد که جواب مثبت است. نه تنها منطقی است انتظار داشته باشیم که وی می‌بایستی در نتیجه کشتن سه فرزند این زنان واکنش‌های عاطفی به آنان را پیش‌بینی می‌نموده؛ بلکه احتمالاً از نظر پزشکی رابطه علیت بین حادثه مورد نظر و آسیب‌های عاطفی نیز اثبات می‌گردد.

نگاهی به تاریخچه پرونده‌های مشابه این مورد نشان می‌دهد که در ابتدای قرن ۲۰ هیچ‌کدام از این سه زن از نظر حقوق قادر به مطالبه خسارت نبودند و حتی امروزه نیز در غالب رسیدگی‌ها، تنها مادر الف است که احتمالاً می‌تواند مطالبه خسارت نماید (لیسون^۱، ۱۹۶۷: ۷).

عدم جبران خسارت یا حکم به جبران خسارت محدود در این پرونده مبتنی بر سه دلیل می‌باشد. دو مورد از این دلایل ریشه در نظریه‌های حقوقی در اوایل قرن ۲۰ دارد که تا دوران معاصر باقی مانده و بقای آنها ناشی از رویه‌های قضایی و اکراه دادگاه‌ها نسبت به هر نوع تحولی در این زمینه دارد. دلیل سوم بیشتر ریشه در نظم عمومی دارد و مبتنی بر باورهای هست که در مقدمه به آنها اشاره گردید.

این باور که به‌طور متعارف نمی‌توان از راننده انتظار داشت که آسیب‌های وارده به مادران را در مسأله فوق پیش‌بینی نماید، دلیلی است که حقوقدان با اتکا به آن استدلال می‌نمایند که راننده در این خصوص تکلیفی نداشته و چنانچه باور داشته باشیم که چنین تکلیفی را به راننده تحمیل نمائیم باعث می‌شود که به‌ویژه در تصادفات ناشی از وسایل نقلیه اغلب کسانی که شاهد ماجرا بوده‌اند را به‌طور بالقوه مستحق دریافت خسارت تلقی نمائیم.

بنابراین ترس نظام قضایی از اینکه سیل دعاوی این‌چنینی به دادگاه‌ها سرازیر شود در عدم شناسایی چنین خسارت‌هایی تأثیر داشته است. مشاهده خواهیم نمود که چنین دلایل مصلحتی نقش عمده‌ای در توسعه دو تئوری که بسیاری از دادگاه‌ها در چنین پرونده‌هایی به آنها متوسل می‌شوند داشته است.

1. leibson

۱-۱. تئوری برخورد^۱

نخستین تئوری از دو تئوری فوق‌الذکر در اواخر قرن ۱۹ مطرح گردید و به‌عنوان تئوری برخورد در جبران خسارت مورد شناسایی قرار گرفت. قاضی کروچ^۲ در یک پرونده در نظام حقوقی انگلستان در مورد این تئوری چنین گفته است: «آسیب‌های ناشی از وحشت ناگهانی محض که بدون هرگونه آسیب فیزیکی واقعی ایجاد می‌گردد و موجب شوک‌های عصبی و ذهنی می‌گردد را نمی‌توان به‌عنوان نتایج ناشی از بی‌احتیاطی تلقی نمود»^۳.

این تئوری بر این اساس غیرقابل دفاع استوار است که خسارت‌های عاطفی تنها در نتیجه جراحات فیزیکی وارد بر شخص ایجاد می‌گردد و بنابراین آشفتگی‌های روانی بدون جراحات فیزیکی قابل جبران نمی‌باشد.

این تئوری گرچه با روح قرن ۱۹ تناسب داشته، ولی با پیشرفت‌های پزشکی در دنیای امروز دیگر قابل دفاع نمی‌باشد؛ زیرا علم پزشکی امروزه ثابت نموده که آسیب‌های روانی بدون جراحات فیزیکی نیز می‌توانند ایجاد شوند؛ ولی نظام حقوقی پا به پای پیشرفت‌های پزشکی نتوانسته حرکت نماید.

به‌طور مثال در دعوی استریکلند علیه هاگز^۴، والدین یک پسر بچه ۱۱ ساله پس از شنیدن خبر تصادف فرزندشان و ایجاد جراحات شدید دچار آسیب‌های عاطفی شده و به همین دلیل علیه راننده خودرو اقامه دعوا نمودند.

راننده اتومبیل هنگام رانندگی مست بوده، ولی دادگاه تجدید نظر با تأیید حکم دادگاه بدوی با استناد به تئوری برخورد اعلام نمود که اقدام خوانده مبنایی برای دعوی خواهان‌ها ایجاد نمی‌نماید چراکه عمل خوانده به‌طور مستقیم بر روی خواهان‌ها اتفاق نیفتاده است.

مثال دیگری که نشان می‌دهد تئوری برخورد کماکان مورد توجه می‌باشد، دعوی گرین برگ علیه استنلی^۵ می‌باشد. در این دعوا مادر یک کودک، شاهد زیرگرفته شدن کالسکه فرزندش توسط یک اتومبیل بود که علاوه بر کشته شدن فرزند جراحاتی نیز به مادر وارد شد. مادر علیه راننده اقامه دعوا نمود و دادگاه حکم به جبران خسارت وارده بر مادر داد با این استدلال که در این دعوا خسارت‌های روانی قابل جبران می‌باشد؛ زیرا خواهان به‌طور فیزیکی توسط خواننده دچار آسیب گردیده است. دادگاه اعلام نمود که در این پرونده آشفتگی روانی ناشی از مشاهده صرف نبوده و گرنه خسارت‌های عاطفی ناشی از اقدامات دیگران بدون ایجاد جراحات فیزیکی قابل

1. Impact theory

2. Justice Kruch

3. Victorian Railway commissioners V. Coultas

4. Strickland V. Hodges

5. Greenberg V. Stanley

جبران نمی‌باشد. ولی از آنجایی که بی‌احتیاطی خواننده موجب ورود جراحات فیزیکی هرچند اندک به خواهان گردیده، بنابراین خواهان می‌تواند به سبب ترس، شوک و اضطراب روانی خسارت دریافت نماید (لیسون، ۱۹۶۷: ۱۲).

در حقیقت علی‌رغم اینکه بخش بزرگی یا شاید تمام اضطراب روانی متحمل شده می‌توانسته ناشی از مشاهده تصادف منجر به فوت کودک باشد، ولی دادگاه تنها در صورتی حکم به جبران خسارت می‌دهد که خواهان ثابت نماید، خودش نیز دچار جراحات فیزیکی گردیده است. چنانچه در همین پرونده مادر به همراه فرزندش دچار آسیب فیزیکی نگردیده بود و صرفاً از چند متر آن طرف‌تر شاهد به زیر گرفته شدن فرزندش می‌بود، دیگر نمی‌توانست مطالبه خسارت عاطفی نماید. در فرضی که در ابتدای بحث مطرح نمودیم مادر الف به این دلیل که مشمول قاعده برخورد نمی‌گردد، قادر به مطالبه خسارت نمی‌باشد؛ چراکه وی دچار جراحات فیزیکی نگردیده است. هرچند چنانچه مثلاً بازوی وی دچار خراش گردیده بود؛ در این صورت وی می‌توانست خسارت‌های عاطفی را مطالبه نماید.

چنین نتایج غیرمنطقی کافی است که دادگاه‌ها را مجبور نماید که اعمال چنین ملاکی را کنار بگذارند. مراجعی که به تئوری برخورد استناد می‌نمایند، جبران خسارت روانی را محدود به موردی می‌نمایند که خواهان واقعاً دچار آسیب فیزیکی گردیده است.

پرونده دیگری که به این موضوع مرتبط می‌گردد، دعوی کنوب علیه گتوالت^۱ می‌باشد. در این دعوا دنیس کنوب به همراه خواهرش در حال گذر از خیابان بودند تا در آن طرف خیابان به والدینشان پیوندند، ولی در حین گذر از خیابان، یک کامیون به شدت با دنیس برخورد کرد و وی را ۳۰ متر در هوا پرتاب نمود. دنیس پس از برخورد با میله‌های کنار خیابان درجا جان باخت. خواهرش آسیب ندید، ولی شاهد کل ماجرا بود؛ همچنان که مادر و پدرش نیز از آن طرف خیابان شاهد ماجرا بودند. هر سه نفر دعوایی را جهت جبران خسارت ناشی از شوک روانی وارد شده به آنها اقامه نمودند. اکثریت اعضای دادگاه تجدید نظر با در نظر گرفتن پرونده‌های مشابه قبلی به تئوری برخورد توسل بسته و حکم به عدم جبران خسارت دادند. آنچه در این پرونده اهمیت دارد رأی مخالف یکی از قضات پرونده می‌باشد. وی برخلاف نگاه سنتی همکاران دیگرش اظهار می‌دارد: «قاعده برخورد چنین فرض می‌نماید که تنها در صورتی که یک شیء مادی به ساختار فیزیکی شخص برخورد نماید، وی دچار آسیب می‌گردد. در حالی که ما می‌دانیم که برخی از مردم صرفاً به خاطر ترس یا وارد آمدن یک شوک روانی شدید می‌میرند؛ بدون اینکه چیزی به آنها برخورد نماید»^۲ سپس وی با ارجاع به پرونده کنوب چنین می‌نویسد:

1. Knaub V. Gotwalt

2. Justice Musmano statement in Knaub V. Gotwalt

«والدین و خواهر کوچک دنیس به دلیل مشاهده تصادف دنیس دچار چنان وحشتی گردیده‌اند که خسارت‌های فیزیکی جدی به آنها وارد آمده است. چه تفاوتی می‌کند که اتومبیل خوانده در این پرونده به پای خواهان برخورد می‌نمود یا اینکه آن‌چنان که خواهان‌ها توضیح داده‌اند سیستم فیزیکی آنها به‌طور کلی دچار ضعف شدید گردیده است. سیستم عصبی فرد در مقابل حوادث غیر محسوس نیز واکنش نشان می‌دهد و در برخی مواقع آسیب‌های ناشی از چنین حوادث خارجی ممکن است از صدمات فیزیکی مستقیم نیز بیشتر باشد.» قاضی موسمانو از دادگاه می‌خواهد که به چنین موضوعاتی توجه نماید و به جای استناد به تئوری مصنوعی برخورد، به اصول سنتی حقوق مدنی استناد نماید.

۱-۲. تئوری محدوده ریسک^۱

به کارگیری تئوری محدوده ریسک در دعاوی جبران خسارت عاطفی احتمال جبران خسارت را افزایش می‌دهد. در حالی که تئوری برخورد بر این باور مبتنی بود که شوک عصبی بدون جراحت فیزیکی ایجاد نمی‌گردد، تئوری محدوده ریسک مبتنی بر این فرض است که آسیب روانی بدون جراحت فیزیکی نیز ممکن است حادث گردد؛ ولی این امر در صورتی ایجاد می‌گردد که قربانی در محدوده ریسک فیزیکی ایجاد شده توسط خوانده قرار داشته باشد.

چنانچه خواهان در آن محدوده حاضر باشد با توسل به این تئوری می‌توان گفت که هرگونه آسیب روانی ایجاد شده در نتیجه اقدام خوانده می‌باشد؛ چراکه ترس شخص از امنیت خودش در آن محدوده قابل پیش‌بینی بوده و خوانده در مقابل خواهان در این مورد تکلیف مستقیم داشته است.

این تئوری نیز همانند تئوری برخورد فاقد عقلانیت لازم در بنیادهای خود می‌باشد. در مثالی که در ابتدای بحث زده شد واضح به نظر می‌رسد که حتی اگر هر سه مادر دچار آسیب‌های یکسانی گردند بر اساس تئوری محدوده ریسک، تنها مادر الف قادر به مطالبه خسارت خواهد بود؛ چراکه تنها مادر الف به اندازه کافی به صحنه تصادف نزدیک بوده تا بتوان وی را در محدوده خطر قرار داد. بر اساس تئوری محدوده ریسک مادر الف قادر به مطالبه خسارت می‌باشد؛ زیرا آسیب‌های عاطفی وارد شده به وی به علت ترس او نسبت به امنیت و سلامتی خودش ایجاد شده است. چنین رویکردی با شواهد پزشکی ناسازگار به نظر می‌رسد؛ چراکه شواهد پزشکی نشان می‌دهد که آسیب‌های وارده به مادران ب و ج به علت از دست دادن فرزندانشان بوده است. از طرف دیگر اگر به این تئوری عمل نمائیم به‌درستی نمی‌توانیم مشخص نمائیم که چه مقدار از

آسیب‌های مادر الف ناشی از فقدان فرزندش بوده و چه مقدار ناشی از ترس مادر از امنیت خودش بوده است.

یکی از پرونده‌هایی که در آن بر اساس تئوری محدوده ریسک عمل شده، دعوای واب علیه وارینگتون^۱ بوده است. در این پرونده مادر یک بچه کوچک از پنجره خانه خود شاهد به زیر گرفته شدن و کشته شدن فرزند خود توسط یک اتومبیل بوده است که به دلیل سهل‌انگاری راننده اتفاق افتاده بود. مادر پس از این حادثه دچار هیستری می‌گردد و به علت آسیب‌های عاطفی جدی وارد شده به وی اندکی بعد فوت می‌کند. در این پرونده هیچ‌گونه خسارتی به مادر پرداخت نگردید؛ زیرا مطابق تئوری محدوده ریسک وی خارج از محدوده خطر بوده است. دادگاه در این پرونده اعلام نمود که آسیب‌های عاطفی وارد شده به مادر قربانی چنان غیرمعمول بوده است که قابل جبران نمی‌باشد.

ترس دادگاه‌ها از این است که در صورت مجاز شمردن جبران خسارت شخصی که خودش مستقیم در معرض خطر نبوده است باعث شود که دعوای متقلبانه کثیری در دادگاه جهت جبران خسارت اقامه گردد. البته به نظر می‌رسد که چنین ترسی غیرمنطقی می‌باشد. نخست در عالم حقوق ترس از اقامه دعوای متقلبانه نمی‌تواند اساسی برای عدم اجازه اقامه دعوا تلقی گردد و دوم اینکه تئوری‌های برخورد و محدوده ریسک بیشتر از آنکه مانع از کلاهبرداری شوند، زمینه این اقدامات را فراهم می‌آورند.

دعوای توین علیه گراسمن^۲ به‌خوبی تئوری محدوده ریسک را ارزیابی نموده و مصلحت آن را نمایان می‌سازد. در این پرونده یک مادر که در خانه همسایه به سر می‌برد، صدای ترمز اتومبیل را می‌شنود و باعجله بیرون می‌آید و مشاهده می‌کند که فرزندش مجروح شده و در خیابان افتاده است. در نتیجه این حادثه دچار شوک شدیدی می‌شود و دعوایی را در دادگاه علیه راننده بی‌احتیاط اقامه می‌نماید. دادگاه اظهار می‌دارد که احتمال اقامه دعوای متقلبانه دلیل قابل قبولی برای عدم جبران خسارت محسوب نمی‌گردد. دادگاه همچنین اعلام می‌دارد که رابطه علیت باید توسط شواهد پزشکی اثبات گردد. علاوه بر این، دادگاه حکم می‌نماید که ملاک محدوده ریسک، معیاری عینی برای تصمیم‌گیری به دست نمی‌دهد و وابسته به سلیقه اشخاص می‌باشد.

با این وجود دادگاه رابط علیت بین حادثه مزبور و آسیب‌های عاطفی وارد شده به مادر را تأیید نکرد و حکم به عدم پرداخت خسارت داد با این استدلال که خواهان در معرض هیچ‌گونه خطر فیزیکی قرار نداشته و مجاز شمردن خسارت به این معناست که بار اثبات به‌صورت نامحدود بر دوش خواننده دعوا قرار گیرد و این امر منطقی نمی‌باشد (لیسون، ۱۹۶۷: ۱۹).

1. Waube V. Warrington

2. Tobin V. Grossman

حکم پرداخت خسارت می‌تواند موجب گردد که برادران، خواهران، عمه‌ها، عموها، پسرعموها و بسیاری دیگر از فامیل‌های قربانی دعوی خسارت علیه بداقبال اقامه نمایند و با توجه به اینکه هیچ‌گونه جراحات فیزیکی ایجاد نگردیده در هر مورد خواننده باید خلاف آن را ثابت نماید!

بنابراین دادگاه به دلایل نظم عمومی، حتی اگر دریابد که دلایل معتبری وجود دارد که می‌توان حکم به پرداخت خسارت داد از این کار امتناع می‌ورزد.

واضح است که استدلال دادگاه در دعوی توبین غیرمنطقی می‌باشد و به همان اندازه‌ی ترس دادگاه‌ها از اقامه دعوی متقالبانه قابل قبول نیست. ترس دادگاه‌ها از مسئولیت نامحدود خواننده و اقامه دعوی متقالبانه در عصر حاضر بی‌اساس می‌باشد.

تصمیم اکثریت در پرونده توبین توسط قاضی کیتینگ مورد قبول واقع نشد و وی قویاً با این تصمیم مخالفت نمود:

«نظر اکثریت به گونه‌ای مؤثر هرگونه استدلال حقوقی مبنی بر انکار جبران خسارت مادری که متحمل آسیب‌های روانی ناشی از شنیدن خبر مرگ یا جراحات فرزندش در یک تصادف شده را تخریب می‌نماید. در اینجا یک منفعت مهم نسبت به حمایت وجود دارد، علت تامه هم وجود دارد، جراحات و قابلیت پیش‌بینی هم وجود دارد؛ با این وجود جبران خسارت مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد!».

وی در ادامه با نظر اکثریت مبنی بر اینکه هرگونه محدودیت نسبت به جبران خسارت خودسرانه و غیرمعقول است، موافقت نموده و اظهار می‌دارد که تمامی محدودیت‌ها از جمله قرار داشتن در محدوده ریسک باید برداشته شود و به جای آن قواعد نرمال مسئولیت مدنی اعمال گردد.

باید گفت که در حال حاضر دیدگاه‌های ارائه شده توسط قاضی موسمانو و کیتینگ مورد پذیرش دادگاه‌ها نمی‌باشد؛ هرچند تغییراتی در این زمینه ایجاد گردیده است. به عنوان مثال در پرونده میسون علیه گری که خواهان شاهد زیر گرفته شدن گهواره نوزادش توسط خودرو خواننده بود دادگاه اظهار نمود: «بر اساس تجارت مشترک بشری و دانسته‌های علم مدرن، به نظر می‌رسد که یک انسان متعارف محتاط می‌توانست خطر شوک عاطفی و روانی شدید به مادر هنگام زیر گرفتن نوزادش در مقابل چشمان وی را پیش‌بینی نماید».

در پرونده دیگری که مادر، شاهد زیر گرفته شدن پسرش توسط یک راننده بی‌احتیاط بود دادگاه درخواست خواننده برای رد دعوا را نپذیرفت و اظهار داشت:

ایجاد شوک یا هراس معقول بوده و این موضوع که خواننده باید حضور مادر را پیش‌بینی می‌نموده یا خیر و همچنین اینکه هراس نتیجه قابل پیش‌بینی ناشی از بی‌احتیاطی خواننده بوده یا خیر را می‌توان در دادگاه مطرح نموده و مورد رسیدگی قرار داد.

در پرونده دیلون علیه لگک در خصوص جبران خسارت عاطفی، خواهان شاهد کشته شدن فرزندش در نتیجه بی‌احتیاطی راننده بود. دیوان عالی در این پرونده موضوع وظیفه خواننده و ارتباط آن با منافی که خواهان درصدد محافظت از آنها بوده را مورد بررسی قرار داد. دیوان ملاحظات مربوط به نظم عمومی در خصوص محدود نمودن تکلیف خواننده در این پرونده را نپذیرفت. دیوان اعلام نمود که توسل به ملاک‌های تصنعی توسط دادگاه‌ها موجب نتیجه‌گیری‌های اشتباه و نتایج غیرقابل قبول می‌گردد. در نهایت دیوان اعلام نمود که چنین پرونده‌هایی باید شبیه دیگر پرونده‌های مسئولیت مدنی مورد رسیدگی قرار گیرد.

ما دلیل خوبی نداریم که چرا قواعد عمومی حاکم بر حقوق مسئولیت مدنی از قبیل مفهوم بی‌احتیاطی، علت مستقیم و قابلیت پیش‌بینی که بر دیگر اشکال آسیب حاکم بوده را نباید بر دعوای حاضر اعمال نمود...

دادگاه همچنین اظهار نمود که در هر پرونده‌ای دادگاه رسیدگی‌کننده باید بر اساس شواهد موجود تصمیم بگیرد که آیا تکلیفی وجود دارد یا خیر؟ در راستای کمک به قضات جهت مشخص نمودن اینکه آیا خواننده به صورت متعارف می‌توانسته ورود آسیب به خواهان را پیش‌بینی نماید، دیوان عالی فاکتورهای زیر را مطرح نمود تا در دادگاهها مورد ملاحظه قرار دهند:

الف) محل قرار گرفتن خواهان در زمان وقوع تصادف؛

ب) آیا خواهان شخصاً شاهد تصادف بوده یا اینکه بعداً در مورد آن شنیده است؛

ج) نوع رابطه بین خواهان و قربانی.

اگرچه این برای نخستین بار بود که دیوان توسل به ملاک‌های تصنعی را کنار گذاشت؛ با این وجود چنین رویکردی آشکارا مشکلات خواهان و وکلایش را مرتفع ننمود. برای مثال در پرونده فرضی الف، ب و ج که قبلاً مطرح گردید مشخص نیست که تمامی مادران قادر به دریافت خسارت باشند. بر اساس فاکتورهای تعیین شده در پرونده دیلون به نظر می‌رسد که مادران الف و ب به این دلیل که هر سه ملاک تعیین شده توسط دیوان در مورد آنها صدق می‌نماید، مستحق جبران خسارت می‌باشند. ولی در خصوص مادر جیم که در صحنه تصادف حضور نداشته چگونه می‌توان پاسخ داد؟ چنانچه دادگاه ملاک‌های تعیین شده در پرونده دیلون را مورد ملاحظه قرار دهد در این صورت مادر جیم قادر به دریافت خسارت نمی‌باشد.

هرچند استدلال‌های صورت گرفته در پرونده دیلون به تمامی سؤالات مطرح شده در این حوزه پاسخ نمی‌دهد و حتی ممکن است مشکلات جدیدی را ایجاد نماید؛ با این وجود این شانس

را به دادگاه‌ها می‌دهد که هر پرونده‌ای را مطابق ویژگی‌های همان پرونده و بر اساس قواعد کلی حقوق مسئولیت مدنی و نه ملاک‌ها و نظریه‌های نامناسب مورد قضاوت قرار دهند.

۲. شواهد حقوق پزشکی

هدف مقاله حاضر این نیست که جنبه‌های این موضوع را در سطح علم آکادمیک پزشکی بررسی نماید؛ بلکه هدف بررسی موضوع از چشم‌اندازی حقوقی است؛ چشم‌اندازی که ناشی از قرائت قضاوت و حقوق‌دانانی است که با این مسأله درگیر بوده‌اند.

۲-۱. واکنش‌های غم‌انگیز نرمال^۱

هنگامی که یک مادر در نتیجه بی‌احتیاطی خوانده، فرزند خویش را از دست می‌دهد، سؤالی که باید مطرح شود این است:

اینکه توقع داشته باشیم که خوانده واکنش‌های عاطفی که برای مادر اتفاق می‌افتد را پیش‌بینی نماید آیا انتظار نامتعارف و زیادی است؟

واضح است که پاسخ عقل سلیم به چنین سؤالی منفی می‌باشد؛ حتی دادگاه‌هایی که قائل به جبران خسارت در چنین مواردی نمی‌باشند این واقعیت مسلم را می‌پذیرند که تجربه روزمره نشان می‌دهد که هر انسان متعارفی دست کم می‌تواند پیش‌بینی نماید که هر مادری در نتیجه فقدان فرزند دل‌بندش دچار رنج و اندوهی نرمال می‌گردد.

ماهیت و توالی چنین واکنشی این توقع را ایجاد می‌نماید که هر شخص متعارفی قادر به پیش‌بینی و درک آن باشد. در تمامی اشکال آسیب‌های عاطفی، چهار مرحله واکنش متفاوت را می‌توان شناسایی نمود که تمامی سه مادر ذکر شده در پرونده فرضی و در حقیقت تمامی کسانی که دچار فقدان عزیزی می‌شوند این مراحل را طی می‌نمایند.

اولین مرحله واکنش این است که شخص، شوکه شده و مرگ قربانی را انکار نموده و از قبول آن خودداری می‌نماید. این مرحله ممکن است از چند دقیقه تا چند روز ادامه یابد. یکی از مشخصه‌های این مرحله این است که شخص آسیب‌دیده اندوهگین تلاش می‌نماید تا فعالیت‌های روزمره خود را ادامه داده و در تمامی مدت سعی می‌کند تا این واقعیت که عزیزش برای همیشه پرکشیده را از ضمیر خود آگاهش پاک کند. در مرحله دوم، شخص واقعیت مرگ عزیزش را در سطح خود آگاه می‌پذیرد. در بسیاری از اوقات در این مرحله شخص دچار دشمنی و خشم زیاد نسبت به کسی می‌گردد که مسئول مرگ قربانی بوده و یا شخص دچار احساس گناه و کم‌کاری

1. Normal Grief Reaction



می‌گردد. گریه کردن بخش عمده و رایج در مرحله دوم می‌باشد که با اندوه و احساس نومیدی همراه است (پارکس^۱، ۱۹۶۶: ۲۳).

مرحله سوم در این فرایند به نام بازگشت شناخته می‌شود. در این مرحله خانواده و دوستان متوفی دور یکدیگر جمع شده و غم فقدان را با یکدیگر تقسیم می‌نمایند. این مرحله اغلب شامل مراسم تدفین است که عملکرد آن تأکید بر واقعیت مرگ می‌باشد. هنگامی که واقعیت مرگ مورد قبول واقع شد آخرین و طولانی‌ترین مرحله که دوره هضم فقدان و بازگشت به زندگی عادی است، شروع می‌گردد. هیچ دوره زمانی مشخصی را نمی‌توان برای این مرحله تعیین کرد و ممکن است از چند ماه تا یک سال طول بکشد. این مرحله ویژگی‌های متفاوتی دارد که ممکن است برای تمامی اشخاص اتفاق نیفتد. اغلب در این مرحله، اشتغال ذهنی شخص معطوف به متوفی است. شخص عزادار مدام در مورد خاطرات متوفی صحبت می‌کند و در هر مکالمه‌ای از او نام می‌برد. با ادامه این فرایند اشتغال ذهنی بازماندگان در خصوص متوفی به تدریج کاهش می‌یابد. بارزترین مشخصه موفقیت فرایند عزاداری هنگامی است که شخص عزادار می‌تواند به‌طور واقع‌بینانه‌ای شادمانی و ناامیدی رابطه با متوفی را به خاطر آورد و دیگر فقدان را در یک سطح آرمانی نمی‌نگرد.

فرایند واکنشی توصیف شده تقریباً در مورد هر شخصی که فقدان عزیزی را در زندگی‌اش تجربه می‌کند اتفاق می‌افتد. مشخص است که فرایند اندوه نرمال منجر به ورود آسیب‌های عمیق مادی یا عاطفی به بازماندگان نمی‌گردد. معمولاً تنها آسیب مشخصی که در نتیجه این واکنش حادث می‌شود از دست دادن وزن می‌باشد و تقریباً در تمامی موارد، شخص عزادار قادر خواهد بود در زمان کوتاهی به محل کارش برگردد. در برخی موارد ممکن است نیاز باشد که مقادیر اندکی دارو تجویز گردد؛ بنابراین میزان تکلیف خوانده (راننده) بی‌احتیاط در اکثر پرونده‌ها ناچیز و یا حتی ممکن است صفر باشد؛ زیرا اغلب کسانی که واکنش اندوه نرمال را تجربه می‌نمایند به این نتیجه می‌رسند که آسیب وارده به آنها ارزش طرح دعوی حقوقی را ندارد؛ بنابراین اگرچه قواعد عمومی حقوق مسئولیت مدنی صراحتاً طرح دعوا را محدود به واکنش‌های غیرنرمال نمی‌نماید؛ ولی واضح است که طرح شکایت در این حوزه متمرکز بر کسانی است که دچار واکنش‌های غیر نرمال مثل آسیب‌های روانی دائمی می‌گردند.

۲-۲. واکنش‌های غم و اندوه نابهنجار^۲

در ابتدا باید توضیح داد که یک واکنش نابهنجار چه ویژگی‌هایی دارد و چرا شخص دچار چنین واکنشی می‌گردد و چه آسیب‌هایی را متحمل می‌گردد؟

1. Parks
2. Abnormal Grief Reaction

برای درک واکنش عاطفی نابهنجار مهم است دریابیم که در واکنش‌های بهنجار از منظر پزشکی چه اتفاقی می‌افتد که شخص قادر به تحمل فقدان عزیزش می‌گردد و دچار آسیب‌های شدید نمی‌گردد. اصولاً شوک ناشی از مرگ یا جراحت قربانی، پیامدهای فیزیولوژیکی مشخصی را در بدن خواهان به دنبال دارد. برخی از عوارض مشترک در این موارد شامل نارسایی گردش خون و در نتیجه آن، وقفه موقت برخی از عملکردهای حیاتی، ضعف شدید، سستی عضلات، نوسان نبض نامنظم، رنگ‌پریدگی، تعریق و افت فشارخون می‌باشد. به موازات گسترش واکنش، سیستم عصبی تحت تأثیر قرار گرفته و عملکرد آن ضعیف می‌گردد و پاسخ به محرک‌های دردناک دچار کاهش می‌شود. البته یک مکانیسم دفاعی سالم عوارض مذکور را خنثی نموده و به شخص کمک می‌نماید تا به شیوه‌ای نرمال بر شوک حاصل غلبه نماید. واکنش سیستم دفاعی به این صورت است که اصولاً با ترشح مقدار معینی از آدرنالین سعی می‌کند از فروپاشی فیزیکی شخص جلوگیری نماید.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که چرا این واکنش دفاعی در همه موارد این‌گونه عمل نمی‌نماید؟ پاسخ اولیه به این سؤال این است که ساختمان روانی و عاطفی هر شخصی متفاوت می‌باشد. همان‌گونه که برخی افراد از نظر فیزیکی قوی‌تر از دیگران بوده و قادر به تحمل مقدار بیشتری از درد هستند از منظر عاطفی نیز برخی افراد قوی‌تر از دیگران بوده و قادر به تحمل بحران‌های عاطفی بزرگ‌تری هستند. در هر شخصی نقطه فروپاشی وجود دارد که فراتر از آن شخص قادر به عبور از مشکلات عاطفی نمی‌باشد. فروید^۱ این نقطه را سد تحریک‌پذیری می‌نامید. معمولاً ضعف سد تحریک‌پذیری ناشی از تجربه‌های زندگی هر شخصی می‌باشد^۲. البته باید در نظر داشت که یک شخص ممکن است از نظر عاطفی سالم بوده و هیچ‌گونه مشکلات عاطفی نداشته باشد؛ ولی با این وجود سد تحریک‌پذیری ضعیفی داشته باشد و نتواند با موضوع مرگ عزیزش کنار بیاید.

به‌عنوان مثال مادری که در نتیجه بی‌احتیاطی راننده، فرزندش را از دست داده و خواهان بحران خسارت برای افسردگی عاطفی‌اش می‌باشد، ممکن است هیچ سابقه‌ای از بحران‌های عاطفی در گذشته نداشته باشد. در اینجا دادگاه ممکن است به این استدلال متوسل شود که چنین مادری در گذشته با مشکلات عاطفی روبه‌رو گردیده، ولی آن مشکلات نتوانسته‌اند بر وی چنین تأثیری بگذارند. البته در مقابل وکلای خواهان می‌توانند استدلال نمایند این حقیقت که خواهان تراژدی‌های دیگری هم در سال‌های قبل داشته موجب گردیده که سد محرک وی دچار فرسودگی گردد و به‌طور مشخص در مقابل محرک مرگ فرزند دچار حساسیت‌های عاطفی شدید گردد. علاوه بر این وکلای خواهان باید به موضوع رابطه صمیمی و نزدیک بین مادر و

1. Freud

2 - Beyond the pleasure principle, S. Freud, 1948

فرزند اشاره نمایند؛ چرا که نوع رابطه بین قربانی و بازمانده عامل مهمی در ایجاد وضعیت عاطفی خواهان می‌باشد.

هرچند عوامل زیادی در شکل‌گیری سد تحریک‌پذیری شخص نقش دارند، ولی یک عامل مستقل وجود دارد که نقش عمده‌ای در واکنش‌های خواهان بازی می‌کند. این عامل بازه زمانی است که خواهان آمادگی لازم برای برخورد با محرک‌های شدید را به دست می‌آورد. حتی اشخاصی که مشخصاً سد تحریک‌پذیری ضعیفی دارند قادر خواهند بود در صورت داشتن زمان کافی فقدان یک عزیز را تحمل نمایند. به‌عنوان مثال مرگ یک عزیز پس از یک دوره بیماری طولانی مدت در اغلب موارد واکنش‌های نابهنجار را به دنبال ندارد. در نقطه مقابل چنانچه بحران روانی به‌صورت ناگهانی و غیرمنتظره باشد احتمال واکنش نابهنجار را افزایش می‌دهد.

واکنش عاطفی نابهنجار می‌تواند منجر به عوارض جسمی و روانی گردد. از مهم‌ترین عوارض جسمی یا در حقیقت نتایج فیزیکی ناشی از بحران عاطفی می‌توان به سقط جنین، حملات قلبی و سکته اشاره نمود.

هنگام رسیدگی به موضوع وضعیت عاطفی خواهان در دادگاه، وکلای خواهان با دو مسأله عمده روبه‌رو می‌شوند. اولین مسأله، اثبات وجود زنجیره علیت بین عمل بی‌احتیاطی خواننده و وضعیت عاطفی خواهان می‌باشد. بعد از اثبات این موضوع، باید مسأله آسیب‌ها را مطرح نمایند: در ابتدا آسیب‌هایی که خواهان تا زمان برگزاری دادگاه متحمل شده و در آینده نزدیک در مان می‌شوند و در ادامه آسیب‌هایی که خواهان احتمالاً در آینده در نتیجه عمل بی‌احتیاطی خواننده متحمل خواهد شد.

هنگامی که وکلای خواهان ماهیت بیماری خواهان را تشریح نمودند و موفق به اثبات زنجیره علت مستقیم شدند مسائل مربوط به خسارت مطرح می‌گردند:

در ابتدا میزان خسارت‌هایی که مربوط به از دست دادن وزن، نسخه‌های پزشکی، هزینه‌های درمانی و مواردی از این قبیل می‌گردد باید مشخص شوند. هنگامی که میزان خسارت‌های این‌چنینی مشخص گردید در ادامه مهم‌ترین بخش جبران خسارت، آسیب‌هایی است که احتمال می‌رود در آینده، خواهان متحمل گردد. در خصوص خسارت‌های محتمل آتی، مهم‌ترین وظیفه وکلای خواهان این است که دادگاه را متقاعد نمایند، شخصی که دچار واکنش نابهنجار گردیده حتی اگر به نظر برسد که می‌تواند به‌صورت رضایت بخشی بهبود یابد ممکن است در آینده دوباره دچار همان واکنش‌های نابهنجار گردد. برای مثال مادری که شاهد مرگ فرزندش بوده است و دچار یک واکنش حاد شده و سپس بهبود می‌یابد این احتمال وجود دارد که مجدداً در آینده با دیدن مرگ کودکی دیگر دچار همان واکنش‌ها گردد. به‌عبارت دیگر اگرچه خواهان بهبود پیدا کرده، ولی بی‌احتیاطی خواننده، خواهان را در وضعیت عاطفی ضعیف‌تری نسبت به زمان

قبل از حادثه قرار می‌دهد و این احتمال وجود دارد که وی در آینده دچار اختلالات عاطفی گردد. این واقعیت که پزشک نمی‌تواند کاملاً اطمینان یابد که خواهان در آینده دچار واکنش‌های حاد نمی‌گردد، نباید مانع جبران خسارت دردها و اختلالات آتی گردد (لیسون، ۱۹۶۷: ۲۳).

بحث و نتیجه‌گیری

برای دادگاه‌ها همواره بررسی اعتبار استدلال‌هایی که مبتنی بر تغییر قواعد موجود در حوزه مشخصی باشد دشوار می‌باشد. نمی‌توان ادعا نمود که رویه قضایی هیچ نقشی در نظام حقوقی ندارد؛ اما رویه قضایی نباید وسیله‌ای برای خاموش نمودن ایده‌های جدید و نادیده گرفتن دیگر جنبه‌های عدالت و انصاف در جامعه گردد. هدف این مقاله بررسی موضوع در راستای گسترش میزان تکلیف خوانده در خصوص اختلالات عاطفی ناشی از ورود آسیب به دیگری بوده است. در پرتو دانش پزشکی و انتظارات کلی از یک انسان متعارف، منطقی است که نظام حقوقی این توسعه مسئولیت را در نظر بگیرد. معیارهایی که در این مقاله مطرح گردید بر قواعد حقوقی و بنیان‌های پزشکی استوار بوده و به دادگاه‌ها کمک می‌نماید تا در پرونده‌های جبران خسارت به آنها استناد نمایند. مطابق این معیارها اصولاً جبران خسارت محدود به کسانی می‌گردد که رابطه خویشاوندی نزدیکی با قربانی داشته باشند. در واقع در پرونده فرضی که در طول تحقیق مطرح گردید، مطابق معیارهای ذکر شده مادر شخص «ج» هم به اندازه مادرهای «الف» و «ب» مستحق جبران خسارت از طرف راننده بی‌احتیاط می‌باشد. این نتیجه‌گیری بر این اساس است که هیچ مبنای حقوقی، پزشکی و عقل سلیمی جز این را نمی‌پذیرد. مسلماً چنانچه دادگاه‌ها در رسیدگی به چنین پرونده‌هایی یافته‌های علم پزشکی را مورد توجه قرار دهند به همین نتایجی که در این مقاله مطرح گردید می‌رسند. در حقیقت شخصی که به دلیل از دست دادن عزیزش دچار واکنش‌های غم‌انگیز نابهنجار می‌گردد مستحق جبران خسارت از جانب خواننده‌ای است که بی‌احتیاطی او علت مستقیم بروز چنین عوارضی بوده است.

منابع

- اژدری، حسن؛ الماسی، نجادعلی، پورعرفان، ایرج. (۱۳۹۸). جایگاه و روش‌های جبران خسارت معنوی در حقوق مصر. *تحقیقات حقوق تطبیقی*، ۱۲(۴۳)، ۱-۲۶.
http://alr.iauctb.ac.ir/article_663688.html
- سرخوش، جواد؛ پژم، کلثوم. (۱۳۹۶). بررسی رویکرد فقهی و حقوقی قوانین جاری نسبت به خسارات معنوی ناشی از جرم در حقوق کیفری ایران. *مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه*، ۳(۳)، ۱۹۱-۱۷۷.
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1287371>
- شاملو، باقر؛ مرادی، مجید. (۱۳۹۳). خسارت زدایی از مظنونان، متهمان و محکومان؛ جایگاه حقوقی و فرآیند عملی. *مجله حقوقی دادگستری*، ۷۸(۸۸)، ۲۴۸-۲۱۳.
http://www.jlj.ir/article_12821.html
- فضائلی، مصطفی. (۱۳۹۷). *دادرسی عادلانه محاکمات کیفری بین‌المللی*. چاپ چهارم. شهر دانش.
- قربان‌زاده، اسدالله؛ رهامی، محسن؛ گلپایگانی، بهروز. (۱۳۹۹). مفهوم و مبانی جبران خسارت از محکومان بی‌گناه با مطالعه تطبیقی در نظام حقوقی ایران و کامن‌لا. *تحقیقات حقوق تطبیقی*، ۱۳(۴۷)، ۲۹۷-۲۷۹.
http://alr.iauctb.ac.ir/article_683851.html
- Harris, D., Campbell, D., Halson, R. (2015). *Remedies in contract and tort*, Cambridge University press.
- Leibson, D. (1967). Emotional distress caused by physical injury to another, *Journal of family law*, Heinonline, 7(2): 1976-1977.
<https://heinonline.org/HOL/LandingPage>
- Magruder, C. (1936). mental and emotional disturbances in the law of torts, *Harvard Law Review*, 49(7), 1033-1067.
<https://www.jstor.org/stable/1333061>
- Margaryan, H. (2012). *Material compensation of moral damage: Definition, Ground, Calculation*, LAP Lambert Academic Publishing.
- Palmer, V. V. (Ed.). (2015). *The recovery of non-pecuniary loss in European contract law*. Cambridge University Press.
- Parks, E. (1966). *The Nature of Grief*, International Psychiatry Bulletin
- Lindenbergh, S. D. & Van Kippersluis, P. P. (2009). Non-Pecuniary Losses, Tort Law and Economics, *Encyclopedia of Law and Economics*, Cheltenham, (1): 215-227.
<https://doi.org/10.4337/9781782547457>

